

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: مایکل نیتس
برگردان از: پوروزان
۱۱ فبروری ۲۰۱۷

در ستایش خلق ویتنام، و در نکوهش قاتلان شان!

۱



چارلز مکداف^۲، از سربازان پیشین جنگ ویتنام، در نامه‌ای که به ریچارد نیکسن در جنوری ۱۹۷۱ نوشته بود، گفته بود که وی شاهد آزار و اذیت و کشتار غیرنظامی‌های ویتنامی به دست سربازان امریکائی بوده و مای لای‌های بسیاری در طول جنگ رخ داده است.^۳ وی در این نامه از نیکسن خواسته بود که این کشتار را به پایان برساند. کاخ سفید نامه وی را به سرلشکر فرانکلین دیویس^۴ داده که وی هم در پاسخ نوشته بود، "ارتش ایالات متحده هیچ گاه کشتار عمدی و عدم احترام به حیات انسانی را مورد اغماض قرار نداده است."

نامه مکداف و پاسخ دیویس هر دو در کتاب نیک ترز با عنوان "هر جنبنده‌ای را بکش: چهره واقعی جنگ امریکا در ویتنام" آمده است. این تازه‌ترین اثری است که بدون هیچ شبهه‌ای ثابت می‌کند که حرف‌های سرلشکر دروغی بیش

¹ این مقاله با عنوان Honour the Vietnamese, Not Those Who Killed Them در شماره ۱ از دوره ۶۷ ماهنامه مانته‌لی ریویو (مه ۲۰۱۵) درج شده است. نویسنده مقاله مایکل دی. نیتس (Michael D. Yates) از همکاران سردبیر است.

² Charles McDuff

³ در ۱۶ مارچ ۱۹۶۸ سربازهای ارتش ایالات متحده نزدیک به پانصد غیرنظامی را در دو دهکده ویتنام کشتار نمودند. یکی از این دهکده‌ها در نقشه ارتش به نام مای لای شناسائی شده که اسم "کشتار مای لای" از آن به جا مانده است.

⁴ Major General Franklin Davis, Jr.

نبوده است.^۵ ایالات متحده نه تنها ویتنام را با درنده‌خوئی و وحشی‌گری بی‌سابقه‌ای ویران نموده، و در هر ده و دهکده-ای جنایت جنگی آفرید، بلکه واقعیت این است که این اعمال جنایتکارانه سیاست رسمی حاکمیت بود. ایالات متحده جنگ را هم چون یک امر صنعتی و بر اساس نظریه کارآئی فردریک تیلر^۶ و با محاسبات مهندسی درونداد-برونداد دنبال نموده، و تلفات بیشینه ویتنامی‌ها به طور رسمی در دستورالعمل‌های رزمی قرار داشت. هدف من از این نوشته این است که با استفاده از این کتاب و چند کتاب دیگر، و هم چنین با استفاده از چندین مقاله و فلم، تحلیلی را در این جا ارائه دهم که نشان بدهد که ایالات متحده چگونه این جنگ را علیه خلق ویتنام اداره نموده؛ برای ویتنامی‌ها این جنگ چه نتایجی را در پی داشته؛ و سرشت دوزخی این جنگ چگونه مخالفتی سرسختانه را علیه وی برانگیخته (دست کم از سوی یک گروه از ارتشی‌های شجاع ایالات متحده)؛ و این که تاریخ جنگ چگونه پاک‌شوئی شده است. در عین حال، می‌خواهم نشان دهم که نه تنها درک آن چه که بر خلق ویتنام گذشت، بلکه از یاد نبردن آن نیز دارای اهمیت است.

مدل بازرگانی مک‌نم‌آرا از جنگ

رابرت مک‌نم‌آرا، وزیر دفاع در کابینه لیندن جانسون، معمار اصلی ستراتیژی جنگی ایالات متحده بود.^۷ وی که یک متخصص در امور لجستیکی بوده و در جنگ دوم جهانی ناظر بر بهبود و ساده‌سازی عملیات بمباران بود، و پس از جنگ به ریاست کمپانی خودرو سازی فورد^۸ رسید، بر این باور بود که پیروزی در جنگ صرفاً نیاز به تعیین هدفی دارد که آن را تضمین نموده و سپس با به کار گرفتن شیوه‌های مدیریت، که وی در آن به استادی رسیده بود، کار را در راستای رسیدن به آن هدف به انجام رساند. هدفی که وی تعیین نمود دستیابی به بالاترین حد ممکن از "تناسب کشتار"، یعنی نسبت کشته‌های دشمن به کشته‌های ایالات متحده، بود که تا بتوان بدان طریق به "نقطه تلاقی" رسید - یعنی کشتن آن تعداد از سربازهای دشمن که دشمن توان جایگزینی‌اش را نداشته باشد. آن گاه، و بالاجبار، ویتنامی‌ها نخواهند توانست در برابر ماشین جنگی ایالات متحده مقاومت نموده و در نتیجه تسلیم شده و به صلح تن خواهند داد. برای درک آن چه که مک‌نم‌آرا انجام داد یک راهش این است که جنگ در ویتنام را به صورت یکی از روندهای تولید سرمایه‌داری تصور نمود. حال در این روند مفروض تولید باید انباشت کشته‌های دشمن را به جای انباشت سرمایه پولی، که نیروی محرکه دستگاه سرمایه‌داری است، قرار داد. حکومت ایالات متحده تلاش نمود تا با تکیه به ارتش قهارش به بیشینه کردن این انباشت دست یازد. اما، همان گونه که مک‌نم‌آرا و بالادست‌ها و جنرال‌ها آموختند، دشمن-

⁵ Nick Turse, *Kill Anything That Moves: The Real American War in Vietnam* (New York: Henry Holt and Co., 2013)

نوشتن این کتاب به طور تصادفی شکل گرفت. وی در حالی که سرگرم تحقیق پیرامون ناهنجاری‌های رفتاری پسا-روان‌زخمی در میان بازمانده‌های جنگ ویتنام بود، در سازمان اسناد ملی از سوی یکی از بایگان‌ها با این پرسش روبه رو شد که آیا ممکن است که آن‌هایی که صرفاً شاهد جنایات جنگی بوده‌اند به چنین ناهنجاری‌هایی دچار شوند؟ این فرد سپس انبوهی از اسناد قدیمی را در اختیار وی قرار داد که راه-کارهای پنتاگون و بررسی‌های گروه کار مخفی آن را در این زمینه شرح می‌داد که به منظور آماده‌سازی پرسنل برای کشتار مای لای بعدی انجام شده بود. نویسنده که این اسناد را به عنوان مأخذ کتابش قرار داد، بلافاصله شروع به بررسی جنایات جنگی در ویتنام نمود. این بررسی‌ها وی را به بایگانی‌های دیگر، اعم از عمومی و خصوصی، انبوهی از مصاحبه با شخصیت‌های حکومتی و بازمانده‌های جنگ ویتنام راه برد. وی طی چندین سفر به ویتنام با بسیاری از آسیب دیدگان جنگ مصاحبه نموده، به دیدن بسیاری از یادبودهای جنگ در دهکده‌ها رفته، و انبوهی از ادبیات مربوط به جنگ را مرور نمود. حاصل کار کيفرخواستی دردناک علیه حکومت ایالات متحده و افسران بلندپایه، و تشریح شکنجه، کشتار، و خرابی سرزمین ویتنام چنان که خواندنش بسیار دلخراش است.

⁶ Frederick Taylor

⁷ مک‌نم‌آرا وزیر دفاع در کابینه کندی نیز بود. اگرچه هستند کسانی که بر این باورند که کندی، اگر که زنده مانده بود، هرگز مانند جانسون به ویتنام نیرو نمی‌فرستاد، اما باید به یاد داشت که وی سرسختانه به جنگ سرد متعهد بود. با توجه به آن چه که مک‌نم‌آرا در دوران زمامداری جانسون انجام داد، انتخاب کندی ثابت می‌کند که وی بر سر مسأله ویتنام به جناح کویتر تعلق نداشت.

⁸ Ford Motor Company

شان شیوه جنگ چریکی را برگزیده و از درگیری رو-در-رو خودداری می‌نمود. این دشمن هر گاه که خود می‌خواست به آن‌ها حمله کرده و پس از ضربه زدن به ماشین جنگی ایالات متحده به سرعت در مناطق روستائی و جنگلی ناپدید می‌گردید. از سوی دیگر، نیروهای ایالات متحده نمی‌توانستند به آسانی سربازان را از غیرنظامی‌ها تشخیص دهند. هر ویتنامی ممکن بود که یک رزمنده باشد، حتا زنان و کودکان. اگرچه کسی حاضر نبود که بپذیرد، اما افزایش دایمی تناسب کشتار الزاماً به معنای کشتن هر چه بیشتر غیرنظامی‌ها بود. واقعیت امر، اما، این است که از نظر ایالات متحده کشتن هر چه بیشتر غیرنظامی‌ها باعث می‌شد که نیروی نظامی "دشمن" در دیدرس بهتر قرار گرفته و در عین حال از نیروی ذخیره مورد نیاز برای جایگزین ساختن سربازان "دشمن" نیز کاسته می‌شد.

دانالد رامزفلد⁹، وزیر دفاع در کابینه **جورج بوش (پسر)**، در چارچوب "جنگ علیه ترور" گفته بود که بهترین شیوه برای مبارزه علیه تروریست‌ها "خشکاندن مردابی است که آن‌ها در آن زندگی می‌کنند."¹⁰ کشتن آن‌هایی که سلاح به دست ندارند باعث می‌شود که سربازهای دشمن برملاء شوند. یعنی این‌ها مردابی را که بتوانند در آن پنهان شوند از دست خواهند داد. بنابراین، از همان ابتدای جنگ کشتن غیرنظامی‌ها سیاستی بود که ایالات متحده بر اساس پیشینه کردن تناسب کشتار پیشه کرده بود. کشتن غیرنظامی‌ها نقض قوانین جنگی بوده و به این دلیل تلاش بسیاری برای سرپوش گذاشتن بر آن به عمل آمد که ترز نمونه‌های زیادی را در کتاب‌اش آورده است. یکی از ترفندهای رایج این بود که اسلحه‌ای را در کنار پیکر غیرنظامی کشته شده قرار دهند. اما، همین هم غالباً نیاز نبود زیرا که فرماندهان همواره حاضر بودند تا حرف افسران حاضر در صحنه را بدون دلیل و مدرک بپذیرند.

کشته‌های دشمن منهای کشته‌های ایالات متحده ("تناسب کشتار" بر مبنای تفاضل) همانند درآمد منهای هزینه (سود) نیست؛ سود باید به شکل پول درآورده شود تا بتواند به ادامه حرکت نیروی مخرب انباشت [سرمایه‌داری] یاری برساند. پروسه پولی شدن در کنف حمایت حکومت ایالات متحده صورت می‌پذیرد که می‌توان آن را به مثابه یک شرکت بزرگ با منابع نقدینگی هنگفت و خط اعتباری نامحدود، نه تنها در داخل کشور بلکه در سراسر دنیا فرض نمود. می‌توان مالیات را همواره زیاد نموده، اوراق قرضه دولتی فروخته، و پول چاپ کرد؛ و افزون بر آن – با توجه به استفاده سراسر دنیا از دالر به عنوان ذخیره ارزی – می‌توان با هر کشوری به طور نامحدود کسر موازنه بازرگانی داشت. تا زمانی که جنگ با پیروزی به پایان برسد پول جریان خواهد داشت.

هر کارفرمایی بر این نکته آگاه است که کنترل جوهره مدیریت است. با توجه به این که هدف تناسب کشتار پیشینه بود، بنابراین تمامی وجوه پروسه تولید می‌باید که به دقیق‌ترین شکل ممکن هماهنگ می‌شد. چندین نوع از کنترل دارای اهمیت بود. نخست، تعداد کارگرهای لازم برای انجام کار بود (یعنی سربازها و افراد پشتیبانی). عرضه تقریباً نامحدود سرباز از طریق سربازگیری اجباری تضمین شده بود. برای جوان‌هایی که به خانواده‌های متمول و با نفوذ سیاسی تعلق داشتند این امکان ایجاد شده بود که تا بتوانند با توسل به وسایل مختلف از رفتن به سربازی معاف شوند، تا مبدا که به مخالفت از جنگ برخیزند، فرضی که البته بعدها بطلاش ثابت گردید. از نقطه نظر حاکمیت، لایه‌های پائینی سفیدپوست‌ها، سیاهان، امریکای لاتینی‌ها، و بومی‌ها از نظر اقتصادی مصرف‌پذیر بوده و در عین حال، فرستادن‌شان به جبهه‌های جنگ امکان ایجاد ناآرامی‌های داخلی را از آن‌ها سلب می‌نمود.

⁹ Donald Henry Rumsfeld

¹⁰ Kathleen T. Rhem, "Rumsfeld on Terrorists: Drain the Swamp They Live In," September 18, 2001, <http://defense.gov>.

در نخستین قدم باید کشتن را به سربازها می‌آموختند. این که کسی دیگری را بکشد امر نامتعارفی است که تابوهای اجتماعی شدیدی علیه آن وجود دارد. پژوهشگران دریافته بودند که در خلال جنگ‌های سده‌های نوزده و بیست، سربازها به طور مرتب از شلیک کردن خودداری کرده و یا آن که به عمد آن چنان نشانه‌گیری کرده که تیرشان به هدف نخورد. رهبران نظامی در پاسخ، اما، شیوه‌های آموزش سربازها را عمیقاً تغییر دادند.^{۱۱} هدف اول ایجاد همبستگی افراطی در میان گروه بود. نخست، مربی‌ها تازه‌واردها را مورد آزار دایم قرار می‌دادند که با شکنجه فاصله‌ای نداشت. در چارچوب این شیوه آموزشی، اگر که سربازهای تحت آموزش را از خواب و خوراک محروم کرده، آن‌ها را مجبور به راهپیمایی‌های طولانی تحت شرایط نامساعد نموده، برای سرپیچی از فرامین، هر قدر هم که بیهوده و خفت‌انگیز باشد، به شدت تنبیه کرده، آن گاه سیستم دفاعی این افراد در هم شکسته شده و به هر چه که گفته شود عمل خواهند نمود. به عبارت دیگر، این افراد به توده‌ای منسجم تبدیل شده، واحدی که به طور یگانه عمل خواهد نمود. آن‌هایی که به این شیوه تربیت شده باشند دنباله روی کردن از هر رژیم ابلهانه‌ای را خواهند پذیرفت. اگر هم کسی از چنین کاری سر باز زند، هم از سوی فرماندهان و هم از سوی هم‌قطارها با عناوینی مانند "زن-صفت"، "کونی"، "جنده"، و یا "دختر" نامیده شده و مورد آزار جسمی و روانی قرار می‌گیرد. دوم، مربی‌ها علت این سخت‌گیری‌های طاقت‌فرسا را به نیات به اصطلاح خصمانه خارجی‌های مادون انسان ربط داده، که در مورد ویتنام با عناوینی مانند "گوک"، "چشم کج‌ها"، "زردهای حرام‌زاده"، و "کُنگ" خوانده می‌شدند. این افراد در شرایط خستگی و درماندگی، عصبیت، بیم و هراس، به تدریج به نعره‌های "گوک‌ها را بکش! گوک‌ها را بکش!" خواهند پیوست. بدین ترتیب، از زمانی که این‌ها به جبهه‌های جنگ پا می‌گذارند آماده کشتن‌اند، آن هم نه از روی انگیزه‌های شریف بلکه صرفاً به خاطر دوستان‌شان و به این خاطر که آن‌هایی را که می‌کشند حیواناتی بیش نیستند. پس آیا جای تعجب است که کشتن غیرنظامی‌ها در ارتش ایالات متحده امر رایجی بوده است؟ در سرزمینی متخاصم، در هوایی گرم و نفس‌گیر، چرک‌آلود، خسته و کوفته از راهپیمایی‌های مداوم و تبادل آتش در راهک‌های جنگلی، تکه‌تکه شدن دوستان‌شان در برابر دیدگان‌شان، کم‌کم به این فکر افتادن که چرا در آن جا هستند، زیر فشار دایم بودن برای بالا بردن تناسب کشتار و گرفتن انعام برای این کار، نفرات این چنین ارتشی از گشودن آتش به روی مردم، شکنجه افراد، تجاوز به زنان، و بر پا کردن جهنمی از بیشترین خشونت ممکن سر باز نخواهند زد.^{۱۲}

تقصیر این کشتار را نباید در وهله نخست به گردن سربازها و رده‌های پائین ارتش انداخت، غالباً این افسران و فرماندهان رده‌های بالاتر بودند که قاتل‌های نژادپرست تشنه به خونی بیش نبوده که جنگ را برای دستیابی به مدارج بالاتر مفید می‌دیدند - در این مورد می‌توان از **کالن پاول**^{۱۳} که در سرپوش گذاشتن بر **مای لای** دست داشته، به عنوان یک نمونه نام برد - و اغلب فکر می‌کرده‌اند که آن چه را که در مورد ویتنامی‌ها به خورد سربازها داده‌اند درست است. یک نمونه‌اش **ویلیام وستمورلند**، فرمانده نیروهای امریکا در ویتنام است که گفته بود، "زندگی برای مردم خاور دور همان ارزشی را که غربی‌ها برای آن قابل هستند ندارد. ... ما برای زندگی و شأن انسان ارزش قایلیم. اما، آن‌ها برای

^{۱۱} رجوع شود به:

Vicki Haddock, "The Science of Creating Killers," August 13, 2006, <http://sfgate.com>.

^{۱۲} بنا به گفته ترز، انگیزه‌هایی که برای کشتن هر چه بیشتر به کار گرفته می‌شد شکل‌های مختلفی داشت. "فرستادن افراد به مناطق ساحلی برای خوش گذراندن چند روزه، دادن مدال، غذای اضافه، آجو بیشتر، اجازه پوشیدن رخت‌افزار غیرنظامی، و محول کردن وظایف سبک در پایگاه از جمله این انگیزه‌ها بوده است."

Turse, *Kill Anything That Moves*, Kindle Edition, 44.

^{۱۳} Colin Luther Powell

زندگی و شؤون انسانی ارزشی قابل نیستند.^{۱۴} این افسران بودند که سربازها را در این مسیر هدایت می‌کردند؛ آن‌ها بودند که بر جنایت‌های جنگی سرپوش می‌گذاشتند؛ آن‌ها بودند که شیوه‌های شکنجه را اختراع می‌کردند تا در جنگ از آن استفاده شود؛ و این افسران بودند که تاکتیک‌های شدیداً سادیستی را اختراع می‌کردند که سرانجام به "هر جنبنده‌ای را بکش" انجامید.

در این جنگ، ایالات متحده، هم چنین، از نیروهای نظامی و پرسنل غیرنظامی (در اساس باید گفت مزدوران) کشورهای دیگری مانند کره جنوبی، استرالیا، نیوزیلند استفاده نمود. به علاوه، عمده هزینه ارتش ویتنام جنوبی نیز توسط ایالات متحده تأمین می‌شد. این ارتش اگر چه در اسم مستقل بود، اما به واقع زیر کنترل امریکا قرار داشت. تمامی این نیروهای جانبی که به کمک ایالات متحده شتافته بودند، برنامه عمل مک‌نم‌آرا را پذیرفته بودند، و برخی نیز نبوغ شخصی خویش را در کشتارگری به کار می‌گرفتند. اجرای عملیات روانی، ایجاد "دهکده‌های ستراتیژیک" برای اسکان آن‌هایی که به زور از خانه و کشتزارشان رانده شده بودند، راه اندازی عملیات ترور، و شیوه‌های متنوع شکنجه‌جملگی از سوی این نیروها در تمام طول جنگ به کار گرفته شد.^{۱۵}

پروژه تولید نیاز به دروندادهایی به جز نیروی انسانی دارد که مارکس آن را سرمایه ثابت می‌نامد. این [سرمایه ثابت] در جنگ علیه ویتنام به طور عمده سلاح کشتار جمعی بود، که اقلامی مانند مین‌های کلی‌مور^{۱۶}، تانک، هلی‌کوپترهای آنتبار، ناوهای جنگنده، بمب افکن‌های ب-۵۲ تا بمب‌های ناپالم، عامل نارنجی، فسفر سفید و عناصر دیگری از زرادخانه کیمیایی ایالات متحده را شامل می‌شد. ایالات متحده از موجودی تقریباً بی‌انتهایی از این ادوات و ابزار کشتار برخوردار بوده و اشتهای سیری ناپذیری نیز در به کار گرفتن‌شان داشت. تمامی رده‌های ارتش آموخته بودند که چگونه از این زرادخانه نامتناهی در هر شرایطی، حتا زمانی که تلفات جانبی غیرنظامی‌ها حتمی بود، استفاده کنند.

حال، سرمایه پولی (از خزانه هنگفت حکومت ایالات متحده) را داریم که به سرمایه در شکل نیروی کار و سرمایه ثابت تبدیل شده است. این دو عنصر آن‌گاه در صحنه جنگ در روند کاری به بهترین وجه ممکن در هم ادغام می‌شوند که کنترلش از طریق تربیت پیگیرانه سربازان و پرسنل پشتیبانی صورت می‌گیرد، پرسنلی که به هر آن چه که گفته شود عمل کرده و یا آن که به طور خود به خودی دست به عملیاتی می‌زنند که تناسب کشتار بالا را تضمین نماید.

سرانجام این که تناسب کشتار باید به منظور گسترش انباشت کشته‌ها "فروخته" شود. پُر واضح است که این فروختن در شکل سنتی آن انجام نمی‌شود. بلکه در عوض، از طریق تبلیغات به دقت طراحی شده بی‌حد و مرزی فروخته می‌شود که به طور دایم به خورد رسانه‌ها، افکار عمومی، و سیاست‌مدارانی که نهایتاً می‌بایستی بر پای هزینه‌های جنگی مهر تأیید بگذارند داده می‌شد. به اصطلاح "ظاهر شدن روشنایی در انتهای تونل" هرگز از زبان نمی‌افتاد. این شبیهه دایماً ایجاد می‌شد که گویا ایالات متحده، اگر چه به کندی اما به یقین، "قلب و ذهن" ویتنامی‌ها را به دست می‌آورد. عروسک‌های خیمه‌شب بازی هم که به نام حکومت از سوی ایالات متحده در ویتنام جنوبی به کار گماشته می‌شدند، گویا جملگی کمر به خدمت دموکراسی بسته و مردم نیز فوج-فوج به زیر پرچم‌شان گرد می‌آمدند.

برای باورکردنی ساختن این چنین ادعاهای سخیفی تمامی شیوه‌های دغل‌بازی و ریاکاری به کار گرفته می‌شد تا چهره زشت واقعیت‌ها پوشانده شود. ارتش و دولت با این گونه حق‌بازی سازگار بودند. به استثنای چند سرباز، تقریباً هیچ

¹⁴ Westmoreland made this statement in the film *Hearts and Minds* (1974).

¹⁵ همان گونه که گراهام گرین در رمان *امریکایی خاموش* به روشنی نشان می‌دهد، پرسنل پشتیبانی سال‌ها پیش از آوردن نیروهای نظامی در نیمه دهه شصت، در ویتنام حضور داشتند.

Graham Greene, *The Quiet American* (London: Penguin Classics, 2004), originally published in 1955.

¹⁶ M18 Claymore mine

افسری به خاطر هزاران جنایت جنگی که ارتش ایالات متحده در ویتنام مرتکب شد، به محاکمه کشیده نشد. همان تعداد اندکی هم که در دادگاه مجرم شناخته شدند احکام بسیار سبک در موردشان صادر شد. از آن گذشته، فارغ از میزان شدت جنایاتی که مورد بررسی قرار می‌گرفت، هم چون کشتار جمعی در **مای لای**، حکومت ایالات متحده همواره توانست با صبر کردن برای فروکش کردن خشم و نارضایتی افکار عمومی و در حالی که هم زمان این گونه القاء می‌کرد که این گونه جنایات صرفاً کار "چند نخاله" بوده، جلو زیان وارده را بگیرد.

بدین ترتیب، سرمایه‌ای که در تولید اجساد مرده‌ها به کار گرفته شد به طور مرتب پولی شده و انباشت سرمایه با شتاب به پیش می‌رفت.

اگر جنگ **مکنم‌آرا** را که با "مدیریت علمی" اداره می‌شد، بر اساس خون‌ریزی و قتل عامی که به راه انداختن قضاوت کنیم، بی‌تردید از موفقیت بسیار بالایی برخوردار بود. ترز آن چه که نیروهای امریکائی انجام دادند را این گونه خلاصه می‌کند: "کشتن، شکنجه، تجاوز، بدرقتاری، اسکان اجباری، خانه سوزی، دستگیری‌های بی‌دلیل، زندانی کردن افراد بدون مجوز قانونی – این گونه رفتار هنگام حضور امریکائی‌ها در ویتنام امری کاملاً روزمره بود."^{۱۷} وی صدها نمونه در این مورد ارائه می‌دهد که به روشنی ثابت می‌کند که این چنین بربریتی به واقع سیاست رسمی بوده است. ترز هم چنین طی سفرهای متعددی مناطق روستائی ویتنام را زیر پا گذاشت. وی در این سفرها مشاهده نمود که در هر دهکده‌ای، هر اندازه هم که کوچک، دهقانان برای روستائی‌های کشته شده در جنگ، یعنی قربانیان شقاوت‌های روزمره و گزارش نشده امریکائی‌ها، بنای یادبود برپا نموده‌اند.

ترز هم چنین مواردی را ارائه می‌دهد که سرهنگ‌ها و جنرال‌های ارتش به طور دیوانه‌واری خواهان تناسب کشتار بالا به هر قیمتی بودند. جنرال **ژولین ای‌ول**^{۱۸} در فیبروری ۱۹۶۸ به فرماندهی نیروهای امریکائی در منطقه **دلتای مکنونگ** رسید. دلتای مکنونگ منطقه مسکونی مترامی با جمعیتی نزدیک به پنج میلیون نفر بود. **ای‌ول** و تحت امر وی، سرهنگ **ایرا هانت**^{۱۹}، تصمیم به "دیوانگی" گرفته و فرمان به قتل عام غیرنظامی‌ها دادند. به این دلیل بود که وی به دریافت لقب "قصاب دلتا" مفتخر گردید. گردان نهم پیاده که تحت فرماندهی او قرار داشت، به ازای هر سرباز امریکائی که کشته می‌شد به طور متوسط نه نفر ویتنامی را می‌کشت (یعنی تناسب کشتاری معدل ۹). از یک سو به دلیل برنامه‌ای که **جانسون** و طراحان جنگی وی به راه انداخته بودند و می‌خواستند که کنترل **دلتای مکنونگ** به دست حکومت سایگون بیفتد تا بلکه بتوانند در مذاکرات صلحی که در پیش بود دست بالا را داشته باشند؛ و از سوی دیگر به خاطر جنون شخصی‌اش، **ای‌ول** در **دلتای مکنونگ** حکومت ترور به راه انداخت. چهارده ماه پس از حاکمیت جنون‌آمیز وی بر این منطقه، تناسب کشتاری که واحد وی به راه انداخته بود به میزان سرسام‌آور ۱۳۴ رسید. با توجه به شیوه جنگیدن نیروهای آزادیبخش که از درگیری در نبرد با ابعاد بزرگ خودداری می‌کردند، می‌توان نتیجه گرفت که تقریباً تمامی این کشته‌ها می‌باید که از غیرنظامی‌ها بوده باشد.

ادامه دارد

¹⁷ Turse, "Kill Anything That Moves, Kindle Edition, 6.

¹⁸ General Julian Ewell

¹⁹ Colonel Ira Hunt